



سخن سردبیر

در جستجوی «لویاتان»^۱ جدیدی برای ایران!!

شاید در حدود یکصد و پنجاه سال پیش، میرزا ملکم خان ناظم الدوله - که بعدها به عنوان پدر جریان منور الفکری (روشنفکری) در تاریخ ایران شهرت یافت - تصور نمی‌کرد، از میان سوداهایی که او در سر داشت، بعضی از آنها مانیفست قرائت‌های ابطال‌ناپذیر تجدد و ترقی در ذهنیت شبه روشنفکران ایران معاصر شود.

از میان همه سوداهایی که او در سر داشت، سودای حکومت «دیکتاتوری قانونی» بیش از بقیه، ذهنیت جریان شبه روشنفکری تاریخ یکصد و پنجاه ساله اخیر ایران را شکل داده است. میرزا ملکم خان در آرمان‌های حکومت دیکتاتوری قانونی، به دنبال این بود که از شاه قاجاری

۱. لویاتان نام ازدهایی است در روایت‌های توراتی که بر همه چیز سیطره دارد. توماس هابز فیلسوف قرن ۱۶ و ۱۷ انگلستان در اثری به نام «لویاتان» به دنبال جامعه‌ای می‌گشت که همه آزادی خود را به ازدهایی به نام دولت بدهند تا امنیت به دست آورند. رک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، نشرنی، تهران: ۱۳۸۰.

و نظام ایللیاتی قاجاریه لویاتانی شبیه دولت «توماس هابز» و نظام مشروطه سلطنتی انگلستان بسازد. این نظام، نظام مقتدری بود که حول محور پادشاه و الیگارشسی وابسته به نظام پادشاهی شکل می‌گرفت و از طریق یک یا دو مجلس قانونگذاری، متشکل از عوام، یعنی مردم (مجلس شورا) و خواص، یعنی نخبگان برگزیده طبقات اشراف (مجلس سنا) امور کشور را در دست گرفته و هرج و مرج ناشی از نفوذ خان‌ها، حکام ولایات و ایالات و سایر درباریان را در شکل قانونی تبدیل به نظم سیاسی جدید می‌کرد.

میرزا ملکم خان و هم‌فکران او می‌دانستند شکل‌گیری چنین نظامی نیاز به زمینه‌های اجتماعی و مقبولیت شرعی و قانونی سلسله پادشاهی در ایران دارد و کسب چنین مشروعیت و مقبولیتی از جامعه مذهبی ایران، با توجه به نفوذ علمای شیعه و دیدگاه‌های آنها نسبت به حکومت‌های عصر غیبت، کار بسیار دشواری خواهد بود.

داستان تخریب اندیشه‌های اسلامی علی‌الخصوص مذهب شیعه و مجتهدان دینی در تاریخ معاصر ایران تا حدود زیادی به زمینه‌های چنین تفکری باز می‌گردد. برای تولد «لویاتان» حکومتی در ایران، باید مقدماتی فراهم می‌شد. رواج بی‌دینی، خارج کردن دین از زندگی اجتماعی، تخریب شخصیت علمای دینی، انکار نسبت دیانت و سیاست، تقدس مآبی، تضاد دین و علم و بالاخره نشان دادن چهره مخدوش و مشوشی از دین و دینداران، بخشی از این مقدمات بود.

به عبارت دیگر، پیروان حکومت دیکتاتوری قانونی، باید همان راهی را می‌رفتند که اسلاف آنها در اروپا و در مقابل مذهب مسیحیت رفته بودند. اما داستان دین اسلام با دین مسیحی و نسبت عالمان اسلامی و عالمان مسیحی و از همه مهم‌تر ماهیت روشنفکری خوداتکای اروپایی با روشنفکری تقلیدگرای ایرانی، از همان ابتدا نرسیدن چنین بار کجی را به منزل نشان می‌داد. ملت ایران برای این تجربه تاریخی غرامت سنگینی پرداخت کرد.

اژدهای دولت هابزی (لویاتان) در آرمان‌های میرزا ملکم‌خان، پنجاه سال بعد، (درست در آخرین سال‌های عمر او) متولد شد و این تولد در دامان نهضتی اتفاق افتاد که رهبری این

نهضت اگر چه با عالمان دینی بود، اما به کام یاران و همفکران نظریه دولت مطلقه هابزی در ایران شد.

نظام مشروطه سلطنتی به عنوان عالی‌ترین آرمان جریان روشنفکری برای رسیدن به دروازه‌های تجدد و ترقی، خاندان سلطنتی (سلسله) را که تا آن دوران هیچ‌گاه در ایران یک نهاد قانونی و شرعی نبود، تبدیل به یک نهاد قانونی کرد. به عبارت دیگر اولین ارمغان جریان روشنفکری برای ملت ایران (به عنوان تحفه مدرنیته و مدرنیزاسیون)، ازدهای (لویاتان) قانونی دولت پادشاهی بود.

سلسله‌های پادشاهی اگر چه در گذشته از طریق جلب حمایت‌های عصبیت ایلیاتی، قدرت حکومت را به دست می‌آوردند و تا زمان پا برجایی این عصبیت، آن سلسله نیز پادشاهی می‌کرد اما براساس قانون اساسی مشروطه، نهاد حکومت مادام‌العمر به اعقاب نکور یک خانواده یا سلسله واگذار شد و تمامی جریانات روشنفکری تولد چنین ازدهایی را که فاقد منطق عقلی و شرعی بود، توجیه عقلی و قانونی کردند.

اگر تا قبل از نظام مشروطه سلطنتی، کورسویی در دگرگونی‌های ایران وجود داشت که ناکارآمدی یک نظام ایلیاتی از طریق نظامی ایلیاتی دیگر به چالش کشیده شود، شبه روشنفکران برآمده از الیگارشسی نظام قاجاری با قانونی کردن سلسله پادشاهی در ایران، لویاتانی را خلق کردند که نه تنها همه آن اختیارات و ابزار اعمال دیکتاتوری گذشته را در اختیار داشت بلکه بر اساس نظام مشروطه سلطنتی ابزار گران‌قدر دیگری به نام «قانون» نیز در اختیار او نهاده شده بود تا به قدرت دیکتاتور افزوده شود.

نهضت باشکوه عدالت‌خانه به رهبری علمای دینی و جانفشانی‌های مردم، آمده بود که عدالت، قانون و اجرای احکام اسلامی را جایگزین نظام ایلیاتی کند اما روشنفکران مشروطه‌خواه با قانون اساسی مشروطه سلطنتی به تعبیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و امام خمینی (ره)، استبدادی به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری را به ملت ایران تحمیل کردند. استبداد بسیط عصر قاجاری تبدیل به استبداد مرکب عصر مشروطه شد.

همه استعداد جریان روشنفکری در تاریخ ایران چیزی فراتر از نظام مشروطه سلطنتی نبود که آن هم یک الگوی برگرفته از انگلستان و سایر نظام‌های سلطنتی اروپا بود. نظام مشروطه سلطنتی و یا به تعبیر دیگر لویاتان میرزا ملکم خان نظام الدوله از همان ابتدا بنیان قدرت خود را بر سه اساس استوار کرد:

۱. باستان‌گرایی

۲. سکولاریسم

۳. نوسازی غربی

باستان‌گرایی هیچ مبنای عقلی و شرعی نداشت و از همان آغاز در مقابل بخش با ارزشی از دستاوردهای فرهنگ و تمدن ایران قرار گرفت و آخرین محصول آن جشن‌های مضحک و هزار و پانصد سال شاهنشاهی بود.

رژیم مشروطه سلطنتی علی‌الخصوص در دوران پهلوی، برای اینکه بی‌دینی یا بی‌اعتنایی به دین را تحقق بخشد، باید بین مذهب شیعه به عنوان پشتوانه آگاهی ملی ایرانیان در دوران جدید با هویت ملی و ملیت جدایی ایجاد می‌کرد. رژیم پهلوی تصور می‌کرد که این جدایی را می‌توان با ترویج سکولاریسم یا لائسیته، آریایی‌گری یا باستان‌ستایی به وجود آورد. اما سکولاریسم و فرضیه باستان‌گرایی در ایران بی‌بنیادتر از آن بود که حتی توان جذب پاره‌ای از روشنفکران تحصیل کرده غرب را داشته باشد چه برسد به ملت ایران.

برنامه نوسازی نظام مشروطه سلطنتی نیز از همان ابتدا، چیزی بیشتر از استخوان باقی مانده‌ای از الگوهای شکست خورده و برنامه‌های دیکته شده غربی‌ها در پاره‌ای از کشورهای جهان سوم نبود و این برنامه در ایران ره به جایی نمی‌برد.

بنابراین رژیم مشروطه سلطنتی و حامیان تئوریک آن نه به خاطر انحراف‌ها و فسادهایش بلکه به سبب اصل بنیادهایش در همان ابتدا یک نظام ناکارآمد و کاملاً وابسته به غرب از آب درآمد. لویاتانی که روشنفکری تحت عنوان نظام مشروطه سلطنتی در ایران به وجود آورد و حق قانونی حکومت بر مردم ایران را مادام‌العمر به یک خانواده اعطا کرد، چشم‌انداز مثبت و

مفیدی برای تحولات ایران به ارمغان نیاورد.

اگر چه هنوز عده‌ای تلاش می‌کنند علل این ناکامی را به عوامل دیگری متصل سازند اما استعداد ذهنیت و توان فکری جریان روشنفکری در ایران، چیزی بیش از آنچه که در یکصد و پنجاه سال اخیر دیدیم، نبوده و نیست.

اگر در صدر گفتمان این جریان، در خصوص تجدد و ترقی با آرمان‌های میرزا ملکم‌خانی سر و کار داریم که تصور می‌کرد راه ترقی و اصول نظم را باید به همان شکل که فرنگی‌ها اختراع و ابداع کرده‌اند بدون دخالت عقل ایرانی در ایران اجرا کرد تا به دروازه‌های ترقی رسید^۱، در ذیل این گفتمان نیز جریانات شبه روشنفکری عصر جمهوری اسلامی را داریم که علی‌رغم شکست فاحش پروژه‌های تجدد و ترقی اسلاف خود، هنوز معتقدند که برای شناخت انتقادی از خود و جامعه و فرهنگ خودی، بایستی از آن فاصله گرفت و با خود بیگانه و غریبه شد.^۲

ملت ایران تا کی باید تاوان این از خود بیگانگی‌ها را بپردازد؟

آنهایی که معتقدند «در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد محافظه‌کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد و ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران را بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» نه سازگار با دموکراسی و نه سازگار با مدرنیته می‌دانند»^۳، آیا نمی‌خواهند از خواب یکصد و پنجاه ساله ذهنیت‌های بسته جریانات شبه روشنفکری برای ایجاد دگرگونی در ایران بیدار شوند؟

آیا روشنفکران این مرز و بوم، هنوز بازنگری در کارنامه فکری خود را در عصری که امام خمینی با انقلاب اسلامی تمامی قالب‌های ذهنی دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی را در هم

۱. کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات، رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، گردآورنده و مقدمه حجت‌الله اصیل، نشرنی،

تهران: ۱۳۸۱، ص ۳۰.

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، طرح نو، تهران: ۱۳۸۱، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۳۷.

شکست، روا نمی‌دانند؟

کارنامه جریان‌ات شبه روشنفکری از عصر آرمان‌های دولت مطلقه پادشاهی تا پیروزی انقلاب اسلامی چه چیزی برای جامعه ایران به ارمغان آورد؟ آیا جریان‌ات شبه روشنفکری شجاعت بازخوانی این پرونده تاریخی را دارند؟

بیابید و با هم این پرونده را مرور کنیم. اکنون در ایامی هستیم که مطالعه پاره‌ای از وقایع این ایام در تاریخ گذشته ایران عبرت‌آموز است.

۱. به راستی در آن دورانی که ملت ایران به رهبری علمای دینی پس از سال‌ها ظلم و ستم نظام پادشاهی، در مخالفت با حاکمیت استکبار جهانی به رهبری انگلیس، در مقابل امتیاز ننگین رویتر که توسط میرزا حسین‌خان سپه‌سالار و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و سایر منور الفکران دربار قاجاری، همه عزت و شرافت این مملکت، دو دستی تقدیم بیگانگان می‌شد، ایستادگی کرد، جریان مدعی اصلاح‌طلبی و روشنفکری چه عکس‌العملی از خود نشان داد؟

۲. در آن دورانی که ملت ایران به رهبری میرزای شیرازی در تقابل با خوی استکباری انگلیس و استبداد ناصرالدین شاهی در مقابل واگذاری امتیاز انحصار توتون و تنباکو ایستادگی کرد، جریان مدعی اصلاح‌طلبی و روشنفکری در کجای تاریخ ایران قرار داشت و در کدام طرف بود؟ طرف ملت یا طرف استبداد و استعمار؟

۳. در آن دورانی که مردم برای مبارزه با استبداد شاه قاجاری و ایجاد عدالت‌خانه و اجرای احکام اسلامی، نهضت با شکوه مشروطه را به رهبری علمای دینی به وجود آورد، جریان‌ات روشنفکری چه عکس‌العملی از خود نشان دادند؟ آیا غیر از آن است که با مصادره نهضت عدالت‌خانه، سلسله قاجاری و سپس پهلوی را مادام‌العمر از طریق قانون اساسی مشروطیت بر سرنوشت ایران حاکم کردند و ایران را هفتاد سال از تحول و دگرگونی دور نگه‌داشتند؟

۴. دستاورد جریان‌ات شبه روشنفکری را در قتل و ترور رهبران دینی، تشکیل کمیته مجازات و ایجاد گروه‌های تروریستی، تشکیل احزاب و فروش منافع ملی به بیگانگان، اشغال ایران توسط روس و انگلیس و امثال اینها، تا روی کارآمدن سلسله پهلوی، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

۵. به راستی جریان‌های روشنفکری در فراهم کردن زمینه‌های کودتای سیاه و سپس روی کار آمدن رضاخان تحت عنوان دیکتاتوری منور و یا دولت مطلقه مدرن که آرزوی میرزا ملک‌خان بود، چه کارنامه‌ای از خود به جای گذاشتند؟

۶. در جنایاتی که رضاخان علیه دین و علمای دینی، آزادی‌خواهان مسلمان، نابودی فرهنگ ملی و خشکاندن زمینه هرگونه اندیشه در ایران انجام می‌داد، جریان روشنفکری چه نقشی داشت؟

۷. در روی کار آمدن پهلوی دوم و جنایاتی که بعدها این رژیم مرتکب شد، جریان‌های روشنفکری چه ارمغانی برای ملت ایران آورد؟

۸. تشکیل احزاب سیاسی وابسته به روس و انگلیس و رقابت برای واگذاری امتیاز نفت جنوب به انگلیس‌ها و امریکایی‌ها و نفت شمال به شوروی‌ها، آیا چشم‌انداز مثبتی از فعالیت‌های جریان‌های مدعی روشنفکری برای ملت ایران است؟

۹. کدام ورقه استعمار را می‌توان یافت که امضای بخشی از جریان‌های روشنفکری پای آن نباشد؟

۱۰. نقش این جریان‌ها در شکست ملی شدن صنعت نفت ایران چگونه ارزیابی می‌شود؟

۱۱. وقتی قرارداد ننگین کاپیتولاسیون در آبان ۱۳۴۳ توسط همین جریان در مجلس شاه به تصویب می‌رسید و امام خمینی(ره) به عنوان تنها مرد میدان مبارزه، مقابل اعطای چنین امتیاز ننگینی که به معنای تحقیر ملت ایران بود ایستادگی و افشاگری می‌کرد، جریان روشنفکری از خود چه عکس‌العملی نشان داد؟

۱۲. در تبعید امام به خارج از ایران و خفه کردن صدای مبارزان مسلمان علیه دیکتاتوری رژیم مشروطه سلطنتی و لویاتان میرزا ملک‌خان، جریان روشنفکری چه نقشی ایفا کرد؟

۱۳. در کدام‌یک از بسیج‌های مردمی تاریخ معاصر ایران حضور این جریان‌ها را در کنار مردم ایران می‌توان دید؟

۱۴. در آن دورانی که فقهای گران‌قدری چون آیت‌الله اشرفی اصفهانی، هاشمی نژاد، قاضی

طباطبایی، دستغیب، مفتاح، مدرس و نیز قهرمانانی چون میرزا کوچک‌خان، سید عبدالحسین واحدی توسط رژیم مشروطه سلطنتی و یا جریانات شبه روشنفکری منافق، ترور، اعدام و یا در زندان‌ها کشته می‌شدند، چرا هیچ‌یک از جریانات روشنفکری صدایی در رابطه با دفاع از حقوق بشر از خود سر نمی‌دادند؟

۱۵. در آن دوران که مسجد کرمان توسط رژیم شاه به آتش کشیده می‌شد و به حرم امام (رضاع) و زائران آن توسط عوامل رژیم پهلوی که تمامی آنها شبه روشنفکران برآمده از دستگاه منور الفکری ایران بودند قتل عام می‌شدند، چرا جریانات روشنفکری که امروز داعیه دفاع از آزادی و حقوق بشر دارند در آن روز سکوت کرده و یا خود در خدمت رژیم پهلوی بودند؟

به راستی ارمغان جریان روشنفکری جز نظام استبدادی رژیم مشروطه سلطنتی و تقویت اژدهایی به نام دولت مطلقه مدرن و بی‌اعتنایی به فرهنگ و باور ملی و دینی و فروش منافع ملت ایران به بیگانگان و ده‌ها عمل سیاسی شبیه به اینها، چیست؟
 آنهایی که به این تاریخ تردید دارند می‌توانند به حدود ۷۰ جلد کتاب مربوط به اسناد لانه جاسوسی آمریکا در ایران رجوع کنند اگر چه بخشی از گردآوردندگان این اسناد اکنون از موضع انقلابی خود عدول کرده و ریزه‌خوار اندیشه‌های همین جریانات شبه روشنفکری در تاریخ معاصر ایران شدند اما آیا چنین بازگشتی به دوران ارتجاع چیزی از ماهیت ارزشمند آن اسناد تاریخی کم خواهد کرد؟

آنهایی که دل به درک حقیقت تاریخ این ملت دادند، نمی‌توانند نسبت به این وقایع بی‌تفاوت باشند. ملت ایران برای رسیدن به استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی تاوان سنگینی پرداخت کرد. آنهایی که حقیقت مردمی انقلاب اسلامی و ماهیت مردم‌سالارانه جمهوری اسلامی را مورد تردید قرار می‌دهند، آیا حتی برای یکبار هم که شده از خود پرسیده‌اند، الگوی آرمانی شبه روشنفکران مخالف جمهوری اسلامی برای ایران چه مدلی از حکومت است؟

ارزش‌ها و روش‌های این حکومت از کجا می‌آید و حوزه اقتدار و اختیارات حاکمان این

حکومت را چه کسانی تعیین می‌کنند؟

بی‌تردید تجربه تاریخی مشروطه برای ملت ایران تجربه سنگینی است، مواظب باشیم لویاتان جدیدی از دل آرمان‌هایی که در آن از خودبیگانگی و با خود غریبه بودن اصل بوده و چیزهایی مانند «هویت ایرانی»، «اصالت فرهنگی»، «دین»، «مردم‌سالاری»، «فرهنگ ایرانی» و امثال اینها ارزشی ندارد، مجدداً بر سرنوشت ملت ایران حاکم نگردد. تمامی جریان‌های شبه روشنفکری عصر جمهوری اسلامی ایران، به نام «سازگاری با دموکراسی و همسازی با مدرنیته» مدافع متعصب و خشک چنین آرمان‌هایی برای ملت ایران هستند و بی‌پروا هم آن را تبلیغ می‌کنند.

آیا ملت ایران از یک سوراخ چند بار گزیده خواهد شد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی